

سیره امیرالمؤمنین (علیه السلام) در ابقا و عزل کارگزاران عثمان به ویژه معاویه

علی اکبر ذاکری *

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۲۸

تاریخ دریافت: ۹۹/۰۷/۱۱

چکیده

بسیاری امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را در عزل تمام کارگزاران عثمان بویژه معاویه قاطع دانسته و از شیوه عزل آنان سخن نگفته‌اند. مقاله این نکته را ثابت می‌کند که حضرت به جهاتی حداقل چهار تن از کارگزاران عثمان را ابقا کردند و بر این نظراست اعزام عماره بن شهاب به کوفه از گزارش‌های سیف تمیمی و بی‌اعتبار است. امام دو شیوه کلی عزل، در باره بقیه کارگزاران اعمال کرد. مقاله با روش توصیفی تحلیلی و با شیوه اسنادی به تبیین شیوه عزل کارگزاران عثمان پرداخته و با تحلیل نامه ۷۵ نهج البلاغه بر این نظر است که حضرت بهترین شیوه را برای عزل معاویه در سه مرحله پی‌گرفت تا مشکل حاکم شام را بدون خون‌ریزی حل کند. این معاویه بود که به نامه حضرت و سفیر ایشان پاسخ نداده و با تحریک طلحه و زبیر و بعد اعلام جنگ به سفیر امام، به مخالفت با رهبر مسلمین پرداخت و هر گونه همکاری را با خلیفه مسلمین رد کرد.

واژگان کلیدی

عزل کارگزاران عثمان، اصلاح اداری، معاویه، ابوموسی اشعری. نامه ۷۵

نهج البلاغه.

*. دانش آموخته حوزه و عضو هیئت علمی پژوهشکده تاریخ و سیره اهل بیت (ع) پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی
zakeri_alia@yahoo.com و a.zakerkhomi@isca.ca.ir

طرح مسئله

خلیفه مسلمین طبق روش خلفای گذشته حق عزل کارگزاران قبلی را داشت. اکنون که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به خلافت رسیده و یکی از منتقدان کارگزاران عثمان (ح ۲۳-۳۵) به‌ویژه معاویه (ح ۴۱-۶۰ ق) بوده است (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۴۵/۵؛ ذاکری، ۱۳۸۶: ۶۷/۱) چنین حقی دارد. خلیفه مسلمین حق دارد نظرات اصلاحی خود را در پاک‌سازی و اصلاح دستگاه اداری اعمال و افرادی که روش و عملکرد آنان را نمی‌پسندد، عزل و اشخاص مورد اطمینان خود را با شرایطی خاص، در مناصب مختلف اداری به‌ویژه مناطق حساس، بگمارد. عزل کارگزاران گذشته یکی از موضوعاتی است که بر قاطعیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) (ح ۳۵-۴۰ ق) استناد می‌شود.

آنچه به آن استناد می‌شود، گفت و گوی امام با مغیره بن شعبه (م ۵۰ ق.) در آغازین روزهای خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. او در اولین دیدار خود پیشنهاد ابقای کارگزاران عثمان به‌ویژه معاویه را داد. روز بعد پیشنهاد خود را پس گرفت و نظر حضرت را مبنی بر عزل کارگزاران عثمان صائب دانست (طبری، ۱۳۸۷: ۴۴۰/۴؛ مسعودی، ۱۴۰۹: ۳۵۵/۲). عبد الله بن عباس (م ۶۵ ق.) نظر اولیه مغیره را درست و دیدگاه جدیدش را مکر آمیز خواند. عبدالله معتقد بود باید معاویه را ابقا و بعد از استحکام پایه‌های حکومت، او را عزل کرد. اما امام نظر عبدالله را اشتباه دانست (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۱۹۷/۳). تاریخ نگاران این تصمیم را در عزل معاویه از جهت سیاسی اشتباه تلقی کرده و بر حضرت خرده گرفته‌اند و برخی از آن پاسخ داده‌اند (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴: ۲۳۲/۱۰). اما آنان به تلاش‌های منطقی حضرت در باره چگونگی و شیوه عزل معاویه و دیگر کارگزاران عثمان نپرداخته‌اند. به همین جهت جمعی تحلیل مناسبی از نامه ۷۵ نهج البلاغه که اولین نامه امام به معاویه است، ارائه نداده و فقط سخن از قاطعیت امام در عزل معاویه دارند. ولی شیوه برخورد و چگونگی عزل معاویه را که در این نامه آمده تحلیل نکرده‌اند. مقاله به شیوه عزل کارگزاران عثمان و ابقای اندکی از آنها، پرداخته و مراحل را که امام در برخورد با معاویه دنبال کرده، پی گرفته است و اینک امام روش بسیار پسندیده‌ای را در عزل معاویه و برخی کارگزاران عثمان به کار گرفته که در ترجمه‌ها و شرح‌های نهج البلاغه به آن توجه نشده است. این مقاله در صدد پاسخ گویی به این دو پرسش است که امام چه شخص یا اشخاصی از کارگزاران زمان عثمان را ابقا کرده و دوم این که چه شیوه‌ای را در عزل کارگزاران و یا ابقای آنان به‌ویژه معاویه به کار گرفته است. قبل از هر چیز باید توجه داشت که در سیره حضرت عزل از منطقه‌ای به معنای اخراج از دستگاه اداری نبوده، بلکه برخی کارگزاران معزول در سمت‌های دیگر در حکومت علوی به فعالیت پرداخته‌اند مانند

جریب، به تعبیر دیگر عزل کارگزاری از منطقه ای به معنای کنار گذاردن از مناصب حکومتی نبوده بلکه گاهی این عزل جنبه جا به جا دارد و برای استفاده از وی در مناطق مهم دیگر و یا مناصب دیگر بوده که ممکن است مهم تر باشد و یا جهت دیگری داشته باشد. مانند عزل کارگزار بحرین برای حضور وی در صفین که حضرت تصریح می کند این عزل به جهت کوتاهی وی در کارها نیست (نهج البلاغه، نامه ۴۲. فعزله) که در ادامه بیان خواهد شد. البته این شیوه در باره کارگزاران عثمان در موارد محدودی صورت گرفته است.

پیشینه تحقیق

در باره شیوه عزل کارگزاران عثمان به پیشینه خاص و مستقلى دست نیافتیم آنچه در مجلات و سایت‌ها ذکر شده در مواردی برگرفته از کتاب سیمای کارگزاران علی بن ابی طالب (علیه السلام) نگارنده است. محققانی که درباره دوران حکومت امیرالمؤمنین (علیه السلام) تحقیق کرده‌اند محور عزل کارگزاران عثمان را عزل معاویه قرار داده و بر قاطعیت امام در این باره سخن گفته‌اند. عبدالفتاح عبدالمقصود (م ۱۹۹۳) موضوع دیدار مغیره و امیرالمؤمنین (علیه السلام) و دیدگاه عبدالله بن عباس و عدم رضایت به ابقای معاویه را مطرح کرده است. (عبد الفتاح، ۱۳۵۰: ۳۸۳/۱ - ۳۷۹). اما از شیوه عزل معاویه سخن نگفته است. باقر شریف قرشی (م ۱۴۳۳ق.) نیز بیان کرده امیرالمؤمنین (علیه السلام) بلافاصله معاویه را که از بزرگترین کارگزاران عمر و عثمان بود عزل کرد «و قد عزل بالفور معاویه بن أبی سفیان الذی هو من أعظم ولاة عمر و عثمان» (قرشی، ۱۴۲۳: ۱۱ / ۲۸). برخی نیز به تحلیل اصل عزل معاویه پرداخته‌اند. استاد جعفر سبحانی بعد از نقل جریان مغیره و اشکال مطرح شده بر سیاست امیرالمؤمنین (علیه السلام)، تقوای امام و سیاست منطقی را دلیل عزل معاویه می‌شمارد و از قول محققانی مانند عقاد و حسن صدر نقل می‌کند که امام راهی جز این کار نداشت و الا با مشکلات بیشتری رو برو می‌شد و حمایت اکثریت انقلابیون را از دست می‌داد و معاویه نیز درخواست وی را در امور مختلف نمی‌پذیرفت (سبحانی، ۱۳۷۴: ۳۷۹). اما ایشان نیز به موضوع نامه و تحلیل آن نپرداخته است. مقالاتی در عزل معاویه منتشر شده که به اصل عزل پرداخته است. در مقاله‌ای با عنوان «بررسی تاریخی ابقاء یا عزل معاویه از سوی امام علی (علیه السلام) با استناد به نامه‌های تاریخی رد و بدل شده» نوشته محمد رستمی نجف آبادی، در صدد اثبات عزل معاویه بر آمده و قول بلاذری (م ۲۷۹ق.) و ابن قتیبه (م ۲۷۶ق.) را مبنی بر ابقای معاویه رد و به نامه ۷۵ نهج البلاغه نیز برای عزل معاویه استناد کرده بدون این که در باره شیوه عزل وی سخن بگوید. در کتاب پیام امام نیز در ترجمه و شرح این نامه هیچ گونه توجهی به شیوه عزل نشده است. (مکارم، ۱۳۹۰: ۱۱ / ۴۱۹) ما در ابتدا به

شیوه عزل کارگزاران عثمان، سپس شیوه‌ای که امام در باره عزل معاویه مورد توجه قرار داده خواهیم پرداخت. تا اولاد روشن شود حضرت روش مناسبی در باره عزل معاویه پیش گرفته تا مانع خونریزی و جنگ شود و ثانیاً عدم توجه به این روش باعث برداشت نادرست از نامه حضرت گردیده و این برداشت اصلاح گردد و ثالثاً مشخص خواهد شد که معاویه اول پیشنهاد جنگ را به جریر بن عبد الله (م ۵۴ ق.) داده و نقل امکان جنگ قبل از اعزام جریر که برخی گفته‌اند نادرست است.

شیوه برخورد با کارگزاران عثمان

تعیین افراد در مناصب حکومتی حق هر حاکمی است حق عزل و یا ابقای کارگزاران قبلی و نصب افراد جدید مورد اعتماد خود را که با سیاست‌هایش همراه و موافق باشند، دارد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم که در ذیحجه سال ۳۵ هجری به خلافت رسید از این قاعده مستثنی نبود و حق مسلم ایشان تعیین کارگزار جدید طبق نظرشان بود. وقتی عمر به خلافت رسید، خالد بن ولید را که از فرماندهان تأثیر گذار زمان ابوبکر (ح ۱۱-۱۳ ق.) بود، عزل و ابوعبیده جراح (م ۱۸ ق.) را جایگزین وی کرد (طبری، ۱۳۸۷: ۴۳۵/۳). عثمان بسیاری از کارگزاران قبلی خوش سابقه را عزل و به مرور اقوام خویش را که اتفاقاً سابقه خوبی نداشتند در مناصب حکومتی قرار داد. آنان دارای عملکرد مناسبی هم نبودند (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۶۱/۳۱) و همین یکی از علل اعتراضات مردم علیه وی بود.

با توجه به فاصله بیست و پنج ساله از زمان رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که انتخاب افراد بر اساس شرایطی خاص بود تا به خلافت رسیدن امیرالمؤمنین (علیه السلام)، می‌باید حضرت افراد مطمئن مؤمن به سیاست‌های خود را انتخاب و بعد به عزل کارگزاران عثمان بپردازد. انتخاب افرادی با ویژگی‌های خاص مورد نظر حضرت که توان انجام سیاست‌های اعلامی ایشان را داشته باشند زیاد نبودند. امام شرایط این گونه افراد را در نامه به مالک اشتر (م ۳۸ ق.) بیان کرده:

«وَوُحِّمَهُمُ أَهْلَ التَّجَرِبَةِ وَالْحَيَاءِ مِنْ أَهْلِ الْيُتُوتَاتِ الصَّالِحَةِ وَالْقَدَمِ فِي الْإِسْلَامِ (نهج البلاغه،

ص ۴۳۵)

آنان را از صاحبان تجربه و دارای حیاء از خاندان‌های صالح و با سابقه در اسلام برگزین». و از انسان‌های شروری که در گذشته با چنین افرادی همکاری داشته‌اند استفاده مکن (همان: ۴۳۰)...

حضرت جمع اندکی از کارگزاران زمان عثمان را ابقا و اکثریت آنان را عزل کرد. در عزل کارگزاران

عثمان از سه شیوه بهره برد. که دو شیوه عام و یکی مخصوص معاویه بود. اول روش حضرت را در ابقای جمعی از کارگزاران عثمان بیان نموده سپس به سیره حضرت در عزل کارگزاران عثمان، آن گاه معاویه می‌پردازیم.

ابقای جمعی از کارگزاران زمان عثمان

طبق نقل یعقوبی (م ۲۸۶ یا ۲۹۲ ق.) امیرالمؤمنین (علیه السلام) فقط ابوموسی را بر کوفه ابقا کرد (یعقوبی، بی تا: ۱۷۹ / ۲). اما برابر تحقیق حضرت حداقل چهار تن از کارگزاران عثمان را ابقا کرد. ولی علت ابقای آنان یکسان نبود و هر یک علتی خاص داشت که بیان خواهد شد.

۱. حذیفه بن یمان کارگزار مدائن

حذیفه (م ۳۶ ق.) کارگزار مدائن بود. او همزمان با انتصاب ابوموسی اشعری به کارگزاری کوفه از سوی عثمان به کارگزاری مدائن منصوب شد (بلاذری، ۱۴۱۷: ۱۵۹/۶). و تا زمان قتل عثمان در این سمت باقی بود. حذیفه با شنیدن خبر بیعت مردم با علی (علیه السلام) به مسجد مدائن رفت و از مردم خواست علی (علیه السلام) را یاری و حمایت کنند. این را به فرزندانش هم توصیه کرد (مسعودی، ۱۴۰۹: ۳۸۳/۲).

شیوه حضرت در ابقای حذیفه بر مدائن مانند روش حضرت در اعزام کارگزار جدید بود. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در هنگام انتصاب کارگزاران، دو گونه توصیه و یا نامه داشت. توصیه‌های لازم را به کارگزار اعزامی داشت و توصیه دوم طی نامه‌ای به مردم منطقه نوشته و کارگزار جدید و وظایفش را برایشان بیان می‌کرد. مانند اعزام قیس بن سعد (م ۶۰ ق.) به مصر (ثقفی، ۱۴۰۷: ۱۲۷: ۱۳۸۶: ۴۴-۴۸). روش دیگر این بود که دو نامه به آنها می‌داد؛ در یکی حکم انتصاب و وظائفش مشخص شده بود و نامه دیگر به مردم منطقه محل مأموریت کارگزار نگاشته می‌شد که او را به مردم معرفی، برجستگی‌های وی را بیان و وظائفش را تشریح می‌کرد و گاهی بیان می‌کردند اگر از وظائفش تخلف کند، عزل خواهد شد. در هنگام اعزام مالک به مصر این گونه عمل کردند در نامه‌ای ایشان را به مردم مصر معرفی کرد و از مردم خواست از وی پیروی کنند «اما بعد فقد بعثت الیکم عبدا من عباد الله لا ینام أيام الخوف...» بعد از حمد و ثنای الهی به تحقیق که به سوی شما بنده‌ای از بندگان خداوند را فرستادم که در ایام ترس نمی‌خوابد» (ثقفی، ۱۴۰۷: ۱۷۰؛ ابن ابی الحدید، ۷۵/۶) و نامه دوم عهدنامه مشهور نامه ۵۳ نهج البلاغه را برای تعیین وظایفش نگاشت (ذاکری، ۱۳۸۶: ۳۰۰-۳۰۵). امیرالمؤمنین (علیه السلام) در باره حذیفه از همین روش استفاده کرد. به حذیفه اعتماد داشت، در نامه‌ای او را ابقا و وظائفش را

به او این گونه اعلام فرمود:

« فَأِنِّي قَدْ وَلَّيْتُكَ مَا كُنْتَ لِيْلِهِ لَمْ يَكُنْ قَبْلِي مِنْ حَرْفِ الْمَدَانِ وَقَدْ جَعَلْتُ إِلَيْكَ أَعْمَالَ الْحَرَجِ وَ الرُّسَاقِ وَجَبَايَةَ أَهْلِ الدِّمَةِ فَاجْعَلْ إِلَيْكَ ثِقَاتِكَ وَمَنْ أَحْبَبْتَ مِنْ تَرْضَى دِينَهُ وَأَمَانَتَهُ وَاسْتَعْنِ بِهِمْ عَلَى أَعْمَالِكَ » (دیلمی، ۱۴۱۲: ۲ / ۳۲۱).

و در نامه‌ای دیگر وی را به مردم مدائن معرفی کرد که روشش را می‌پسندد و در آن وظائفش را بیان کرد که به او دستور داده به نیکان نیکی و با افراد مشکوک برخورد شدید داشته و با مردم با رفق و مدارا رفتار نماید.

« وَقَدْ تَوَلَّيْتُ أُمُورَكُمْ حَذِيفَةَ بْنِ الْيَمَانِ وَهُوَ مِمَّنْ أَنْ تَضِيَ بِهِدَاهُ وَأَرْجُو صَلاَحَهُ وَقَدْ أَمَرْتُهُ بِالْإِحْسَانِ إِلَى مُحْسِنِكُمْ وَالشَّدَقِ عَلَى مُرِيْبِكُمْ وَالرَّفْقِ بِجَمِيعِكُمْ » (همان: ۲ / ۳۲۱).

حذیفه بعد از دریافت حکم انتصاب، در مدائن به کار خود ادامه داد ولی چهل روز بعد از خبر بیعت مردم با حضرت، درگذشت (مسعودی، ۱۴۰۹: ۳۸۳/۲). این ابقا بدون شبهه و طبق نظر حضرت بود. شاید حکم حذیفه، اولین حکم کارگزاری صادر شده از جانب حضرت باشد.

۲. ابوموسی اشعری امیر کوفه

ابوموسی اشعری (م ۵۲ ق.) از دیگر کارگزاران عثمان بود. در این که وی مدتی ابقا شده تردیدی نیست اما در باره شیوه و علت ابقای وی دو نظر وجود دارد که نیاز به بررسی و تأمل دارد.

الف: طبری (م ۳۱۰ ق.) از سیف بن عمر ضبی تمیمی (م ۲۰۰ ق.) نقل می‌کند امیرالمؤمنین (علیه السلام) در صفر سال ۳۶ گروهی از کارگزاران خود را به مناطقی مانند مصر، بصره، یمن، کوفه و شام اعزام کرد. کارگزار اعزامی به کوفه عماره بن شهاب و دارای سابقه هجرت بود. وی از نیمه راه کوفه، برگشت. زیرا وقتی به زباله رسید طلیحه بن خویلد (م ۲۱ ق.) که برای خونخواهی عثمان رفته بود او را بر گرداند. سپس طبق نامه‌ای که امام به ابوموسی نوشت او را ابقا کرد. ابو موسی نیز بیعت مردم کوفه را با حضرت به اطلاع ایشان رساند. سهل بن حنیف (م ۳۸ ق.) فرستاده حضرت به شام نیز از تبوک بر گردانده شد (طبری، ۱۳۸۷: ۴ / ۴۴۲-۴۴۳). این گزارشی است که طبری از سیف نقل کرده که امیرالمؤمنین (علیه السلام) بعد از بازگرداندن عماره، ابوموسی را با نگارش نامه‌ای ابقا کرد. ولی این گزارش که متأسفانه مشهور و علت شهرت آن هم نقل طبری است، دارای اشکالات اساسی است. اولاً: راوی اصلی آن سیف بن عمر ضبی تمیمی، اخبارش به اتفاق اهل فن و جرح و تعدیل قابل اعتماد نیست و او را سازنده خبر، ضعیف، متروک و دارای احادیث منکر دانسته‌اند (ابن ابی حاتم، ۱۳۷۲: ۷ / ۱۳۶؛ ابن حجر، ۱۳۲۵: ۴ / ۲۹۵).

بنا بر این، گزارش وی در اینجا ساختگی و غیر قابل اعتماد است. علت آن هم این است که بگوید این تنها طرفداران معاویه در شام نبودند که فرستاده امام علی (علیه السلام) را بر گردانند بلکه در کوفه نیز فرستاده ایشان را به شهر راه ندادند. ثانیاً: نکته بسیار مهم دیگر این که سیف در جعل خودش دقت کافی نکرده است. زیرا طلیحة بن خُوَیلِد که سیف مدعی است مانع ورود عماره به کوفه شده در سال ۲۱ در نهاوند کشته شده است (ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۷/ ۱۱۹؛ ذهبی، ۱۴۱۳: ۳/ ۲۳۰؛ استشهد طلیحة بنهاوند). بنا بر این، گزارش سیف در این باره از اساس نادرست است.

ثالثاً: واقعیت این است که در کتاب‌های تاریخی و رجالی فقط در این مورد نامی از عماره بن شهاب ذکر شده و می‌توان وی را جزو صحابه‌های ساختگی سیف دانست. برای این که کسی دنبال فعالیت‌های بعدی عماره نگردد در همین خبر آورده بعد از مدتی عماره به جهت ضربه روحی این ممانعت، از دنیا رفت. این حجر هم که نام عماره بن شهاب ثوری را جزو صحابه مهاجر دانسته مستندش همین خبر طبری از سیف است (ابن حجر، ۱۴۲۹: ۷/ ۳۰۷). بنا بر این شیوه ابقای ابو موسی طبق این خبر، درست نیست.

ب: ابوموسی طبق پیشنهاد انقلابیون و مخالفان سعید بن عاص (م. ۵۹ق.) در کوفه - که از ورودش به شهر جلوگیری کردند - به عثمان معرفی و کارگزار کوفه شد (بالاذری، ۱۴۱۷: ۶/ ۱۵۹).

امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز در نظر داشته شخصی دیگر را به کوفه اعزام کند ولی چون وی انتخابی مردم بود و مالک اشتر خود از پیشنهاد دهندگان انتصاب وی به عثمان بود (همان)، مالک پیشنهاد ابقای ابوموسی را به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) داد (یعقوبی، بی‌تا: ۲/ ۱۷۹؛ طبری، ۱۳۸۷: ۴/ ۴۲۸). و با این که حضرت به او اطمینان نداشت و او را خیرخواه نمی‌دانست به خواست اشتر او را ابقا کرد تا بعد در باره‌اش تصمیم بگیرد. حضرت این نکته را به عبدالله بن خلیفه بیان کرد که به خدا سوگند اونزد من مورد اطمینان و خیر نبود و به خواست مالک او را ابقا کردم با این که دوست نداشتم تا بعد عزل کنم. (مفید، ۱۴۱۳: ۲۹۵).

بنابر این امام طبق نظر مالک، ابوموسی را در کوفه ابقا کرد و نامه‌ای به وی نوشت که از مردم کوفه بیعت بگیرد (طبری، ۴/ ۴۴۳؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۳/ ۲۰۲). این نکته نشان می‌دهد حضرت به نظرات یاران خود احترام می‌گذاشته و مصرّ بر نظرش نبوده است. ابقای ابوموسی در همان ابتدا به درخواست مالک بوده نه این که بعد از اعزام کارگزار و راه ندادن او به کوفه، ابوموسی را ابقا کرده باشد. مالک اشتر به ابوموسی اعتماد داشت. اما حوادث بعدی درستی نظر حضرت را به اثبات رساند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) قبل از جنگ جمل طی نامه‌ای از ابوموسی خواست مردم را برای نبرد بسیج کند و افزود: اگر چنین کردی به سوی ما بیا و اگر نه دور شود (نهج البلاغه: نامه ۶۳). ابو موسی مردم کوفه را

از پیوستن به امیرالمؤمنین (علیه السلام) باز می‌داشت و مدعی بود جنگ فتنه است و از فتنه باید کناره‌گیری کرد (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۳/ ۲۲۹). چون گوش شنوایی نداشت، قبل از جنگ جمل، قرظة بن کعب (م ۵۱ ق.) جایگزینی وی گردید (بلاذری، ۱۴۱۷: ۳/ ۲۹).

۳. حبیب بن منتجب در منطقه یمن

حبیب بن منتجب بر امارت منطقه‌ای از یمن ابقا شد. این شخص از نظر تاریخی ناشناخته است. حضرت در نامه‌ای وی را ابقا و از او خواست از مردم منطقه‌اش بیعت بگیرد و ده نفر از افراد مورد اعتمادش را برای اعلام وفاداری نزد حضرت بفرستد. بخش‌هایی از نامه حضرت را نقل می‌کنیم. این نامه مشابیه‌هایی با نامه حضرت به معاویه دارد. حضرت به وی نوشت: «اما بعد من تو را ولایت دادم بر آنچه از قبل ولایت داشتی؛ پس در کار خود بمان. من تو را به عدل در میان رعیت و احسان به اهل مملکت توصیه می‌کنم... پس هر زمان این نامه من به تو رسید برای مردم آنجا بخوان و برای من از کسانی که در حضور تو هستند از مسلمانان بیعت بگیر. پس هر زمان مردم همچون «بیعت رضوان» بیعت کردند، در کار خود بمان و ده نفر از عاقلان، فصیحان و معتمدان آنان را بفرست؛ آنان که بیشتر یاری می‌کنند، از صاحبان فهم و شجاعت، خدا را می‌شناسند و به دین خود و به آنچه به نفع و ضرر آنهاست، آگاه هستند و بهترین رأی و نظر را در مسائل (اجتماعی و سیاسی) دارند. بر تو و آنها درود باد. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۲/ ۲۵۹).

در این نامه چند نکته مهم وجود دارد.

الف) این کارگزار در منطقه یمن از زمان عثمان امارت داشته و در سمتش ابقا شد. مکان دقیق مأموریتش روشن نیست؛ اما در آن زمان یمن دارای سه منطقه مهم؛ صنعا، جَند و حضرموت بود (یاقوت، ۱۹۹۵: ۲/ ۱۶۹). و چون کارگزاران عثمان در دو منطقه اول عزل و افرادی به جای آنان رفتند که در ادامه می‌آید، باید محل مأموریت این شخص، حضرموت باشد.

ب) او را به عدالت و احسان نسبت به مردم منطقه‌اش توصیه می‌کند. بدیهی است نباید به مردم ستم کرد و یا با قضاوت ظالمانه از مسیر عدالت خارج شد. اما احسان و نیکی و دوری از خشونت و رفتار پسندیده توأم با کمک به مردم است.

ج) از وی خواسته می‌شود از مردم بیعت گرفته و ده نفر معتمد را به کوفه اعزام کند. گرفتن بیعت به معنی پذیرش خلیفه جدید و اعزام ده نفر برای اعلام وفاداری مردم آن منطقه به خلیفه است. او طبق این دستور، عمل و رسماً ابقا شد.

۴. ابقای شریح بر قضاوت کوفه

شریح بن حارث کندی از زمان عمر تا آن زمان قاضی کوفه بود (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ۷۰۱/۲). امیرالمؤمنین (علیه السلام) وی را که از کارگزاران عثمان بود، اول عزل و بعد بر قضاوت کوفه مجدداً گمارده و در قضاوت ابقا شد. با این که در همه مسائل فقهی با حضرت موافق نبود (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۱۴/۲۹). در هنگام انتصاب شریح، با او شرط کرد قبل از اجرای حکم آن را به حضرت عرضه کند (کلینی، ۱۴۰۷ق: ۷/۴۰۷؛ طوسی، ۱۴۰۷ق: ۶/۲۱۷). به نظر می‌رسد مقبولیت عمومی و تجربه چندین ساله شریح، باعث شده حضرت او را در سمتش ابقا کند. این چهار مورد نمونه‌های ابقا و استفاده از کارگزاران عثمان در حکومت علوی است که هر یک به جهاتی ابقا و از آنان در امور اداری استفاده شد. اکنون به شیوه عزل کارگزاران عثمان می‌پردازیم.

شیوه‌های عزل کارگزاران عثمان

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در عزل کارگزاران عثمان از سه روش استفاده کرد. دو روش آن به طور کلی متفاوت از دیگری است و روش سوم با یکی از این دو روش اصلی، اشتراکاتی دارد و آمیخته‌ای از شیوه ابقا و عزل در مورد معاویه است که به شرح آنها می‌پردازیم.

اول. عزل با اعزام کارگزار جدید

از روش‌های متداول عزل کارگزاران، اعزام کارگزار جدید بود. برخی کارگزاران عثمان که روش اداری خود را با حاکم جدید متفاوت دانسته، محل مأموریت خویش را با غارت بیت المال، ترک کردند و کارگزاران حضرت بدون مشکل وارد این مناطق شدند. لیستی را طبری نقل کرده که برخی اسامی آن را دیگران تأیید کرده‌اند.

تعدادی از کارگزاران عثمان این گونه عزل و کارگزاران اعزامی امیرالمؤمنین (علیه السلام) بدون مشکل، جایگزین آنان شدند.

برابر گزارش‌های تاریخی حضرت در دو مرحله، اول در مدینه و بار دیگر در کوفه، کارگزاران خود را طبق لیستی مشخص، اعزام کرد.

الف) اعزام از مدینه

امیرالمؤمنین (علیه السلام) اولین گروه کارگزاران خود را از مدینه به شهرهای مهم و حساس اعزام و در نتیجه کارگزاران عثمان در این شهرها عزل شدند. برابر نقل مورخان امام علی (علیه السلام) در صفر سال سی و شش اولین دسته از استانداران خود را به شهرهای مهم به شرح ذیل اعزام کرد.

۱. عثمان بن حنیف انصاری (محدود ۵۷ ق.) به بصره. کارگزار قبلی عبد الله بن عامر (م ۵۹ ق.) بود که به مکه رفت و به ناکثین پیشنهاد کرد به بصره بروند و از آنها حمایت مالی کرد (ابن طاووس، ۱۳۵۷: ۲۵۳).
 ۲. عبید الله بن عباس (م ۵۸ ق.) به یمن (صنعا) اعزام شد (طبری، ۱۳۸۷: ۴ / ۴۴۲؛ دینوری، ۱۴۱: ۱۴۱). یمن دارای سه منطقه بود که کارگزار یک منطقه حضرموت را ابقا کرد که بیان شد و کارگزاران دو منطقه آن با اموال بیت المال یمن به مکه گریختند. عبدالله بن ابی ربیع (م ۳۶ ق.) حاکم صنعا به مکه رفت و به ناکثین کمک مالی نموده و جنگجویان آنان را تجهیز کرد (مفید، ۱۴۱۳: ۲۳۱). یعلی بن امیه (م ۳۸ ق.) دیگر کارگزار عثمان بر جند یمن، ناکثین را حمایت مالی و شتر عایشه را او خرید (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۶ / ۲۲۴؛ مفید، ۱۴۱۳: ۲۳۲). سعید بن نمران (م حدود ۷۰ ق.) جایگزین وی شد (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۳ / ۲). که در این لیست نامش نیامده است.
 ۳. قیس بن سعد به مصر (طبری، ۱۳۸۷: ۴ / ۴۴۲؛ ثقفی، ۱۳۰۷: ۱۳۷). کارگزار زمان عثمان عبدالله بن سعد بن ابی سرح (م ۳۷ ق.) بود (طبری آملی، ۱۴۱۵: ۴۱۹).
 ۴. سهل بن حنیف به شام اعزام شدند. وی را طبق نقل طبری از تبوک برگرداندند (طبری، ۱۳۸۷: ۴ / ۴۴۲). استاندار شام هم از قبل، معاویه بود (دینوری، ۱۳۶۸: ۱۴۱).
 ۵. طبق نقل طبری (م ۳۱۰ ق.) از سیف، عمارة بن شهاب ثوری به کوفه اعزام شد که او را طلیحة بن خویلد بر گرداند (طبری، ۱۳۸۷: ۴ / ۴۴۲). در قبل بیان کردیم طلیحة در سال ۲۱ کشته شده و اعزام عماره و بر گرداندن وی با حقایق تاریخی سازگار نیست. زیرا فقط سیف بن عمر نقل کرده است. به نظر می‌رسد دینوری (م ۲۸۲ ق.) نیز خبر را از سیف گرفته و در کتاب وی عمارة بن حسان آمده (دینوری، ۱۳۶۸: ۱۴۱). ولی وی از بازگشت او مطلبی نیاورده است.
- با اعزام این گروه جمعی از کارگزاران عثمان بر کنار شدند. استاندار کوفه ابوموسی اشعری به پیشنهاد مالک ابقا شد که بیان گردید.
- این گزارش نشان می‌دهد عزل و جایگزینی در ماه سوم خلافت حضرت، رخ داده و افراد جدیدی را به مناطق حساس و مهم از دیار اسلامی اعزام کرده که حکایت از صبر حداقل ۴۰ روزه امام دارد. با توجه به این تاریخ می‌توان گفت اعزام کارگزار به شام بعد از آن بوده که از پاسخ نامه خود به معاویه ناامید شده است.

(ب) اعزام از کوفه

دومین گروه اعزام دسته جمعی کارگزاران، بعد از جنگ جمل از کوفه بود. به نظر می‌رسد در این

مدت عزل و نصب‌های دیگری هم در میان بوده است.

حضرت در ماه رجب در کوفه مستقر شد و کارگزاران خود را برای شهرهای مختلف اعزام کرد. این شهرها از جهت اهمیت مانند شهرهای پیشین نیست. منقری نام هشت تن و مناطق اعزامی آنان را نقل کرده است (منقری، ۱۴۰۴: ۱۱). بنا بر این یکی از شیوه‌های عزل کارگزاران عثمان اعزام کارگزار جدید به آن منطقه بوده که معنای من عزل شدن کارگزار قبلی است.

دوم. نگارش نامه و فراخوانی به مرکز

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در عزل کارگزاران عثمان شیوه دیگری هم داشت که بسیار مهم و با روش قبلی متفاوت بود. ایشان نماینده‌ای همراه با نامه‌ای برای کارگزار به شهرهای مورد نظر می‌فرستادند و از کارگزار زمان عثمان می‌خواستند از مردم منطقه‌اش بیعت گرفته و به مرکز خلافت بیایند. حضرت از افراد عزل شده به این شیوه، در مأموریت‌های دیگر استفاده می‌کردند. این گونه عزل، حداقل در باره دو نفر از کارگزاران عثمان که جزو بزرگان قومشان بودند گزارش شده است.

۱. جریر بن عبدالله بجلی کارگزار همدان

جریر بن عبدالله بجلی، کارگزار عثمان بر همدان بود. امیرالمؤمنین (علیه السلام) بعد از جنگ جمل زحر بن قیس جعفی (م ۷۴ق.) را با نامه‌ای به همدان فرستاد و از او خواستند از مردم بیعت گرفته و به مرکز بیایند (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۳/ ۷۰؛ منقری، ۱۴۰۴: ۱۵). جریر بعد از قرائت نامه، سخنرانی و اعلام وفاداری کرد و مردم هم وفاداری خود را به حکومت مرکزی اعلام کردند. بعد زحر سخنرانی کرد. جریر از همدان به کوفه رفت و با امام علی (علیه السلام) بیعت و متعهد به اطاعت حضرت شد (منقری، ۱۴۰۴: ۱۵-۲۰). سپس امام از کوفه وی را به عنوان سفیر خود پیش معاویه اعزام کرد که در خطبه ۴۳ نهج البلاغه این مأموریت جریر بیان شده است.

۲. اشعث بن قیس کارگزار آذربایجان

اشعث کارگزار آذربایجان بود. عثمان هر سال صد هزار درهم از خراج آذربایجان را به او می‌بخشید (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۳/ ۱۴۵). نامه پنجم نهج البلاغه را حضرت زمانی که وی در آذربایجان بوده نوشت. در این نامه حکومت امانت شمرده شده که باید در حفظ آن کوشید و پاسخگوی رهبر خود بود. این نامه بخشی از نامه امام به اشعث است که زیاد بن مرحب همراه خود به آذربایجان برد. در آن بیان شده، انتظار می‌رفت تو از دیگران زودتر اقدام (به بیعت) کنی. بخش پایانی آن، همان نامه پنجم است. زیاد بن مرحب بعد از قرائت نامه و اشعث بعد از او، سخنرانی کردند. اشعث از لحن نامه نگران شد. جریر

در نامه‌ای وی را به پیوستن به علی (علیه السلام) تشویق و اشعث به کوفه آمد (منقری، ۱۴۰۴: ۲۰). امام از اشعث در سمت فرماندهی در جنگ صفین، بهره برد (همان: ۱۶۶).

این دو کارگزار بعد از پیوستن به امام علی (علیه السلام) در کوفه، در سمت‌هایی به کار گرفته شدند. حضرت از توان آنان در سمت‌های دیگر استفاده کرد. در نتیجه، عزل یک کارگزار مساوی با محرومیتش از سمت‌های اداری و حکومتی نبود. اکنون باید دید امام برای عزل معاویه که بسیار مورد بحث قرار گرفته از چه شیوه‌ای بهره برده است.

سوم. سیاست حضرت در عزل معاویه

سیاست حضرت در باره عزل معاویه، با عزل دیگر کارگزاران عثمان متفاوت بود. معاویه از زمان خلیفه دوم به سال ۱۹ هجری، تا کنون حاکم شام بود (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲ق: ۱۴۱۶/۳). امیرالمؤمنین (علیه السلام) هر دو روش عزل را که بیان شد در باره معاویه اعمال کرد تا جنگی رخ ندهد. می‌توان گفت حضرت سه مرحله را در باره معاویه حاکم شام پی گرفت که در هیچ موردی معاویه، پاسخ منطقی نداد و بعد از آمادگی که وی پیدا کرد اعلام جنگ نمود که منجر به جنگ صفین شد. قبل از بیان این سه مرحله، مناسب است جریان دیدار مغیره بن شعبه را که خواهان ابقای معاویه بود مرور و به تحلیل آن بپردازیم.

دیدگاه مغیره در ابقای معاویه

مغیره بن شعبه در آغازین روزهای خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) پیشنهاد ابقای کارگزاران عثمان بویژه معاویه را داد که بعد از استحکام حکومتش وی را عزل کند. چند روز بعد نظر امام را مبنی بر عزل کارگزاران عثمان از جمله معاویه، تأیید کرد. پاسخ حضرت در باره پیشنهاد مغیره متفاوت نقل شده ولی بیشتر این نکته را بیان کرده‌اند که امام آن را نپذیرفت. یا فرمود: در این موضوع می‌نگرم (دینوری، ۱۳۶۸: ۱۴۲). طبری نوشته فرمود: به خدا اگر فقط اندکی از روز باشم به رأی خویش عمل می‌کنم و این جمع (معاویه و عبدالله بن عامر) و امثال آنها را به کار نمی‌گمارم (طبری، ۱۳۸۷: ۴۳۹/۴). در نقلی در پاسخ به مغیره فرمود: آیا ضمانت می‌کنی در فاصله نصب و عزل او زنده باشم؟ گفت: نه! فرمود: از من درخواست مکن که در شب تاریک بر دو مرد از مسلمانان او را امارت دهم «وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَصْدًا» (کهف / ۵۱) و من هرگز گمراهان را یاور خود قرار نمی‌دهم» ولی به او پیام می‌دهم و او را به آنچه از حق در اختیار دارم دعوت می‌کنم. اگر پذیرفت مانند یکی از مسلمانان خواهد بود. برای اوست آنچه برای آنان است و به ضرر اوست آنچه به ضرر مسلمین است. اگر نپذیرفت او را به خدا وامی‌گذارم

(طوسی، ۱۴۱۴: ۸۷؛ ابو الفرج، ۱۴۱۵: ۱۶/ ۳۲۹؛ ابن عبد البر، ۱۴۱۲: ۴/ ۱۴۴۷).

بدیهی است ابقای معاویه نوعی فریبکاری تلقی می‌شد که از ساحت علی (علیه السلام) بدور است. اگر اول او را نصب و بعد عزل می‌کرد، معاویه مدعی می‌شد: اگر لیاقت نداشتیم چرا مرا نصب و بعد از انتصاب، من کار خلافی انجام ندادم، چرا عزلم کرد و این عزل بی‌فایده بود. معاویه از این انتصاب به نفع خود و علیه حضرت، سوء استفاده می‌کرد. به گفته ابن ابی‌الحدید (م ۶۵۶ ق.) معاویه به دنبال مقام بود و علی (علیه السلام) می‌دانست معاویه بیعت نخواهد کرد. از این رو معاویه به تحریک طلحه (م ۳۶ ق.) و زبیر (م ۳۶ ق.) و دیگران پرداخت و برای هر یک نامه‌ای جداگانه نوشت که من برای خلافت شما، از مردم شام بیعت گرفته‌ام (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴: ۱۰/ ۲۳۳-۲۳۵).

مراحل برخورد حضرت با معاویه

امیرالمؤمنین (علیه السلام) تلاش کرد معاویه را به حق دعوت کند و برای جلوگیری از درگیری و جنگ بین مسلمین و برای اتمام حجت، مراحل سه گانه‌ای را در باره وی اعمال کرد، شیوه‌ای که در عزل دیگران نیپمود.

۱. نگارش نامه به معاویه و دعوت وی به بیعت

مورخان نامه امام به معاویه را با تفاوت‌هایی نقل کرده‌اند. در بیشتر نقل‌ها از معاویه می‌خواهد بعد از گرفتن بیعت از مردم شام به مرکز خلافت (مدینه) بیاید. نمونه‌های آن را نقل می‌کنیم.

الف) در نهج البلاغه قبل از نقل نامه آمده: نامه‌ای است به معاویه در اول زمانی که با حضرت بیعت شد. آن را واقدی (م ۲۰۷ ق.) در کتاب جمل آورده است. نامه به گذشته اشاره می‌کند و وظیفه فعلیش را بیان می‌نماید:

«مَنْ عَبْدَ اللَّهِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ أَمَا بَعْدُ فَقَدْ عَلِمْتَ إِعْذَارِي فِيكُمْ وَإِعْرَاضِي عَنْكُمْ حَتَّى كَانَ مَا لَا بَدَّ مِنْهُ وَلَا دَفْعَ لَهُ وَالْحَدِيثُ طَوِيلٌ وَالْكَلَامُ كَثِيرٌ وَقَدْ أَذْبَرْتُ مَا أَذْبَرْتُ وَأَقْبَلَ مَا أَقْبَلَ فَبَايَعَ مَنْ قَبْلَكَ وَأَقْبَلَ إِلَيَّ فِي وَفْدٍ مِنْ أَصْحَابِكَ وَالسَّلَامُ». (نهج البلاغه، نامه ۷۵):

طبق نقلی این نامه را در اول خلافت خود (سید رضی، ۱۴۱۴: ۴۶۴) و از مدینه «مِنَ الْمَدِينَةِ» فِي أَوَّلِ مَا يُبَوِّعُ لَهُ بِالْخِلَافَةِ (ابن ابی‌الحدید ۱۴۰۴: ۱۸ / ۶۸). بعد از بیعت مردم، به معاویه نوشت. بنا بر این نامه را قبل از اعزام سهل بن حنیف به شام ارسال کرده و به نظر

می‌رسد چون معاویه پاسخ نداده بناچار کارگزار به شام فرستاده.

منبع نهج البلاغه کتاب جمل محمد بن عمر واقدی (م ۲۰۷ ق) است که متأسفانه کتابش در دسترس نیست و جزو چند مورد معدودی است که سیدرضی (م ۴۰۶ ق) منبع خود را در متن کتاب آورده است. خطبه ۲۳۱ را هم از کتاب جمل واقدی آورده است (سید رضی، ۱۴۱۴: ۳۵۳). شیخ مفید از این کتاب واقدی، مواردی نقل کرده است (مفید، ۱۳۱۴: ۳۰۹، ۳۵۵ و ۳۵۷).

در پایان نامه از معاویه می‌خواهد بعد از گرفتن بیعت از مردم شام، همراه جمعی به مرکز خلافت بیاید: «و نزد من همراه گروهی از یارانت بیا».

ب) طبق نقلی دیگری که بلاذری از ابومخنف نقل کرده در پایان نامه چنین آمده:

«إِنَّ النَّاسَ قَدْ قَتَلُوا عُثْمَانَ عَنْ غَيْرِ مَشُورَةٍ مِنِّي، وَبَايَعُوا لِي، فَبَايَعَكَ اللَّهُ مُوَفَّقًا، وَفَدَّ إِلَيَّ فِي أَشْرَافِ أَهْلِ الشَّامِ» (بلاذری، ۱۳۹۴: ۲/۲۱۱؛ همو، ۱۴۱۷: ۱۲/۳)

با موفقیت بیعت بگیر خدا تو را رحمت و موفق کند و همراه جمعی از اشراف شام بیا.

در اینجا تعبیر اشراف و بزرگان شام آمده است. بعد بلاذری در اینجا می‌افزاید: او را به امارت نگمارد و معاویه بیعت نگرفت و عصیان کرد. به نظر می‌رسد جمله رحمت الله در استنساخ بعداً افزوده شده است. ابن ابی الحدید این نامه را نقل کرده است ولی به جای عبارت «و فد فی اشراف اهل الشام» آمده «فإذا أتاك كتابي فبايع لي و أوفد إلى أشرف أهل الشام قبلك» همین که نامه‌ام به تو رسید، از مردم برای من بیعت گرفته و بزرگان شام را نزد من بفرست (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۱/۲۳۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۵/۳۲). طبق این نقل امام از معاویه می‌خواهد بعد از گرفتن بیعت، جمعی از بزرگان شام را به مرکز خلافت بفرستد. این نقل را برخی ممکن است به معنای ابقای معاویه بگیرند. این تعبیر مانند سخن ایشان در باره کارگزار یمن بود که قبلاً بیان شد. با این تفاوت که در این نامه نکته‌ای روشن از ابقای معاویه نیست. ولی برابر نقل نهج البلاغه و نقل بلاذری، از او خواسته می‌شود بعد از گرفتن بیعت همراه جمعی به مرکز خلافت که در آن زمان مدینه بوده، بیاید. مشابه آنچه نسبت به اشعث و جریر بن عبدالله عمل کرد ممکن بود مانند آنان از شام عزل شود و امکان بازگشت وی با جمع شامی است. در هر صورت برخورد محترمانه است.

ج) نقل ابن صباغ مفصل‌تر است. منبع نقلش روشن نیست اما در آن نیز بیان شده که بیعت بگیرد. وی می‌نویسد: علی کارگزارانش را به شهرها فرستاد و به بعضی از عمال عثمان نوشت و آنان را به مرکز فرا خواند از جمله نامه‌ای به معاویه نوشت که دستور عجله در کار داد و در پایان آن می‌نویسد: «فأقدم

إلى مع أشرف أصحابك عند وقوفك على كتابي هذا إن شاء الله تعالى» (ابن صباغ، ۱۴۲۲: ۱، ۳۵۴-۳۵۵). در این نامه نیز دستور آمدن به مرکز را با اشرف شامیان صادر می‌کند.

د) طبق گزارش دیگر بلاذری او را بر سمتش «و قد أمرتك إلى ما كنت عليه» (بلاذری، ۱۳۹۴: ۲۱۲/۲؛ همو، ۱۴۱۷: ۱۳/۳) و به گفته ابن قتیبه او را بر بیت المال هم ابقا کرد و از او خواست بعد از گرفتن بیعت، همراه هزار نفر از مردم شام، به مرکز خلافت بیاید.

«أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ وُئِيتُكَ مَا قَبْلَكَ مِنَ الْأَمْرِ وَالْمَالِ، فَبَايَعُ مَنْ قَبْلَكَ، ثُمَّ أَقْدِمُ إِلَى فِي أَلْفِ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ». (ابن قتیبه، ۱۴۱۰: ۶۸/۱).

این دو نقل درست نیست زیرا با پاسخ حضرت به مغیره و ابن عباس در عدم ابقای معاویه نمی‌سازد. متن ابن قتیبه نیز ابقا را نمی‌رساند بلکه نوعی عزل محترمانه از نوع دومی است که بیان شد. رفتن به مرکز خلافت به معنای عزل محترمانه از شام است. نکته دوم این که رفتن هزار نفر از شام بسیار بعید است. البته نقل بلاذری در اینجا صراحت در ابقا دارد ولی باید توجه داشت که با گزارش دیگر وی که تصریح می‌کند راجع به ولایت وی چیزی نوشته مخالف است (بلاذری، ۱۴۱۷: ۱۳/۳) و لم یذكر له ولاية) هم چنین با نقل بیشتر مورخان مخالفت دارد.

افزون بر این که هر دو مورخ نقل کرده‌اند که معاویه طوماری به عنوان پاسخ برای حضرت فرستاد و حاضر به بیعت نشد. اگر ابقا شده بود نیازی به مخالفت نداشت. معاویه تا آخرین مراحل مذاکره در صفین خواستار حکومت بود. این گزارش با دیگر گزارش‌ها ناسازگار است.

گرفتن بیعت از مردم شام و آمدن به مرکز خلافت به منزله وفاداری بود و با وی مانند دیگر مسلمانان عمل می‌شد. پاسخ مفصل حضرت به مغیره، مضمون این نامه را تأیید می‌کند که اول نامه را نوشته و بعد از عدم دریافت پاسخ از جانب معاویه، سهل را به عنوان کارگزار شام فرستاد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) از بهترین روش در برخورد و عزل معاویه استفاده کرد. با درخواست گرفتن بیعت از مردم شام به او نمایندگی می‌دهد و رفتن به مرکز خلافت یعنی خلیفه را به رسمیت می‌شناسد و ممکن بود از وی در موارد دیگر استفاده شود. اگر این را قابل قبول ندانیم حضرت بسیار محترمانه با معاویه برخورد کرد. همان گونه که با بزرگانی مانند اشعث و جریر برخورد نمود. اما بسیاری به بخش پایانی سخن حضرت توجه نکرده و در باره اش توضیحی ارائه نداده‌اند زیرا بر قاطعیت حضرت تکیه نموده‌اند در حالی که این قاطعیت همراه با مصلحت اندیشی بوده است. مفسران و شارحان نهج البلاغه راجع به سخن پایانی نامه: « فَبَايَعُ مَنْ قَبْلَكَ وَأَقْبِلُ إِلَى فِي وَفْدٍ مِنْ أَصْحَابِكَ: از مردم منطقه‌ات بیعت بگیر و همراه جمعی

از یارانت بیا» سه دسته‌اند. برخی مانند علامه مجلسی (م ۱۱۱۰ ق.) اصلاً به توضیح و معنای این جمله نپرداخته‌اند (مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۲/۳۶۶؛ همو، ۱۴۰۸: ۳/۳۱۶). افرادی مانند ملا فتح‌الله کاشانی (م ۹۸۸ ق.) تصور کرده‌اند منظور بیعت با جریر بن عبدالله بجلی، نماینده اعزامی حضرت به شام است. وی می‌نویسد: «پس مبیاعه کن با کسی که نزد تو است و آن جریر بن عبدالله بجلی بود که رسول آن حضرت بود و پیش آی به سوی من» (کاشانی، ۱۳۷۸: ۲/۵۶۵) و جمعی مانند بلاذری و دیگران که نقل شد و ابن ابی الحدید بیان کرده معاویه از زمانی که عمر او را بر امارت شام گمارد در آرزوی خلافت بوده و با حضرت بیعت نکرد و نزد حضرت نرفت. وی می‌نویسد: «فلم یبایع و لا قدم و کیف یبایع و عینه طامحة إلى الملك و الرئاسة منذ أمره عمر علی الشام» (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۱۸/۶۸). ابن میثم وفد را به گروهی که بر سلطان و حاکم وارد می‌شوند معنی کرده و دستور گرفتن بیعت از مردم و آمدن به مرکز را بیان کرده «ثم أمره أن یبایع له من قبله من الجماعة و تقبل إليه» (ابن میثم، ۱۳۶۲: ۵/۲۳۲). اما از چرائی آن سخن نگفته است. بدیهی عمل به این دستور به معنای پذیرش خلافت است. در منهاج البراعه آمده که حضرت از وی خواست از مردم شام بیعت بگیرد و عبارت نامه این گونه ترجمه شده است. «تو با هر کس در پیش خود و بفرمان خود داری بنام من بیعت کن و با جمعی از یاران و همکارانت به پیشگاه من بیا و شرط طاعت بجای آور» (خوئی، ۱۳۹۸: ۲۰/۴۰۶). مغنیه (م ۱۴۰۰ ق.) بر این نظر است که اگر معاویه در زمان پیامبر ﷺ دارای چنین موقعیتی در شام بود که مردم مطیع او بودند طبق نقل ابن ابی الحدید همین گونه عمل می‌کرد زیرا او و پدرش در بدر، احد و احزاب این گونه عمل کردند (مغنیه، ۱۹۷۹: ۴/۹۹). بنا بر این معاویه در برابر برخورد منطقی امیرالمؤمنین (علیه السلام) پاسخ منطقی نداد.

پاسخ معاویه به نامه حضرت

معاویه نامه رسان حضرت را بدون پاسخ بر گرداند و صبر کرد در ماه سوم از درگذشت عثمان (ربیع الاول) دو نفر همراه با طوماری به مدینه فرستاد. فرستاده معاویه که از قبیله بنی عبس بود طبق دستور وی طوماری را در کوچه‌های مدینه می‌گرداند و مردم از منازل خود خارج می‌شدند و سخنان او را می‌شنیدند و بعد طومار را به علی (علیه السلام) داد. مَهر آن را شکست. چیزی در آن نوشته نشده بود و فرستاده معاویه گفت: مردم شام جز به قصاص خونخواهی عثمان، راضی نمی‌شوند (طبری، ۱۳۸۷: ۴/۴۴۴). به نقلی در آن شعری بود که بین ما و شما جنگ و درگیری است (ابن قتیبه، ۱۴۱۰: ۱/۶۸). معاویه وقتی این نامه را نوشت که نگارش با نامه‌هایی که به طلحه و زبیر نوشته و آن دو را به مخالفت با علی (علیه السلام)

تحریک کرد (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۲۳۳/۱۰). معاویه وقتی مطمئن شد تحرکات وی اثر خود را کرده و افزون بر طلحه و زبیر، عایشه (م ۵۸ ق.) هم به مخالفت با حضرت خواهد پرداخت، این پاسخ را به مدینه فرستاد.

۲. ارسال سهل بن حنیف به شام

تأخیر در ارسال کارگزاران و اعزام اولین گروه در ماه صفر سومین ماه خلافت حضرت، بدان جهت بوده که پاسخ نامه خود را که به معاویه نوشته بود دریافت کند و بعد تصمیم بگیرد. ولی معاویه پاسخ را به تأخیر انداخت. امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز سهل بن حنیف را به عنوان کارگزار جدید به شام اعزام کرد. وقتی به تبوک نزدیک شام رسید، نیروهای معاویه مانع ورود وی به شام شدند و او به مدینه بازگشت (طبری، ۱۳۸۷: ۴/۴۴۲؛ دینوری، ۱۳۶۸: ۱۴۱). این جریان نشانه مخالفت معاویه و شامیان با خلیفه جدید است. منطقه شام تنها جایی بود که با حضرت بیعت نکرد و طبق نقلی که دقیق به نظر نمی‌رسد شامیان با معاویه بیعت کردند (دینوری، ۳۶۸: ۱۴۱). شام بدور از مرکز بود و نظارت بر عملکرد کارگزار آنجا بدون پذیرش بیعت وی ممکن نبود. لذا حضرت در مرحله سوم برای حل مشکل و جلوگیری از جنگ، نماینده‌ای به شام فرستاد. البته این نکته جای تأمل دارد که اگر اعزام سهل و بازگشت وی را از شام، تنها گزارش سیف بدانیم که دینوری، طبری و دیگران از وی نقل کرده‌اند. جای تردید وجود دارد و نیاز به منابع بیشتری برای ارزیابی این مطلب هستیم.

طبق نقل طبری نگارش نامه بعد از بازگشت سهل بن حنیف از شام بوده است (طبری، ۱۳۸۷: ۴/۴۴۳). اما همان گونه که بیان شد و در آغاز نامه ۷۵ نهج البلاغه آمده نگارش نامه به معاویه در اولین روزهای خلافت حضرت بوده است و بعد سهل اعزام شده است.

۳. ارسال جریر به شام

امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای حل مشکل معاویه در شام، تصمیم گرفت نماینده‌ای به شام بفرستد. تا با مذاکره با وی، او را قانع کند که تابع اکثریت مردم و تسلیم خلیفه مسلمین شود. جریر بن عبدالله بجلي. پیشنهاد کرد مرا بفرست، زیرا من دوست معاویه هستم. من نزد او می‌روم و او را فرا می‌خوانم تا تسلیم این امر و حکومت شود و با تو در حق، همراه گردد تا او یکی از امرای تو و کارگزاری از کارگزاران تو باشد تا زمانی که طبق دستور خدا عمل کند و تابع دستورات کتاب خدا باشد و مردم شام را به طاعت تو و ولایت بخواند. بیشتر آنان از اقوام من و از مردم شهرهای من هستند و امیدوارم با من مخالفت نکنند (منقری، ۱۴۰۴: ۲۷).

حضرت جریر را به شام فرستاد و همراه وی نامه‌ای برای معاویه نوشت:

«با من بیعت کردند همان مردمی که با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت کرده بودند طبق آنچه با آنان بیعت کرده بودند. پس برای شاهد، انتخاب دیگری نیست و برای غایب حق رد آن نمی‌باشد، زیرا شورا برای مهاجران و انصار است. اگر اجتماع کردند و بر مردی اتفاق نمودند و او را امام نامیدند، این مورد رضایت خداست. پس اگر کسی از فرمان آنها با طعنه یا بدعت خارج شد او را به آنچه خارج شده بر می‌گردانند و اگر نپذیرفت با او می‌جنگند به جهت انتخاب راهی جز راه مؤمنان و خداوند او را بر می‌گردانند بر آنچه پشت کرده است.

به جانم سوگند ای معاویه اگر به عقلت بنگری نه هوایت، مرا پاک‌ترین فرد نسبت به خون عثمان خواهی یافت و خواهی دانست که من از آن در کنار بودم مگر این که اتهام بی‌اساس بزنی در این صورت هر گونه که خواهی متهم ساز. والسلام» (نهج البلاغه، نامه ۶).

این نامه در وقعه صفین بسیار مفصل‌تر آمده و از او می‌خواهد بیعت کند. در پایان آن بیان می‌کند: «پس بیعت کن و قدرت و نیرویی نیست جز از آن خداوند» (منقری، ۱۴۰۴: ۲۹).

امام علی (علیه السلام) در اینجا ابتدا مسأله بیعت را مطرح کرده، می‌فرماید: بعد از توافق مهاجرین و انصار، دیگران حق مخالفت ندارند و مخالفین باید سرکوب شوند، مانند: طلحه و زبیر و در ضمن به معاویه می‌فهماند که اگر با او مخالفت کند، سرنوشتی همچون طلحه و زبیر خواهد داشت. حضرت بهانه معاویه را در اتهام قتل عثمان، مردود می‌شمارد.

جریر به شام نزد معاویه رفت و مذاکرات وی نتیجه ملموسی نداشت و چون پاسخی دریافت نشد و طول کشید، وقتی حضور جریر در شام طول کشید. امیرالمؤمنین (علیه السلام) نامه‌ای به جریر نوشت که معاویه را وادار به تصمیم کن و بین جنگ آشکار و یا تسلیم خوار کننده، مخیر نما. اگر جنگ را پذیرفت به او اعلان جنگ کن و اگر صلح را پذیرفت از او بیعت بگیر (نهج البلاغه، نامه ۸). معاویه در مدت مذاکرات توانست همکاری عمرو عاص (م ۴۳ق.) را در قبال امارت مصر، به دست آورد (منقری، ۱۴۰۴: ۳۴ و ۴۰). امیرالمؤمنین (علیه السلام) امارت مصر را دریافتی اندک (نهج البلاغه، خطبه ۸۴) و رشوه‌ای (ابن قتیبه، ۱۴۱۰: ۱۷۸/۱) شمرد که عمرو عاص دین خود را تابع دنیای فردی گمراه قرار داده است (نهج البلاغه، نامه ۳۹). به حضرت پیشنهاد شد با معاویه اعلام جنگ کند؛ اما ایشان نپذیرفتند و اعلان جنگ را در حالی که جریر پیش آنان است نوعی فریب و نیرنگ دانست که مانع تصمیم درست آنان خواهد شد (نهج البلاغه، خطبه ۴۳). به همین جهت می‌توان نقل طبری از سیف مبنی بر رفتن به جنگ معاویه قبل از

نبرد با ناکثین را (طبری، ۱۳۸۷: ۴ / ۴۷۹) نادرست دانست. معاویه بعد از دریافت قول همکاری عمرو عاص و دیگران (بلاذری، ۱۳۹۴: ۲/۲۸۸)، پیشنهاد جنگ داد (منقری، ۱۴۰۴: ۵۶). ارسال جریر نشان می‌دهد امیرالمؤمنین (علیه السلام) بهترین روش را در برخورد با معاویه برگزید و نظری بسیار مدبرانه و منطقی پی گرفت و تمام تلاش خود را نموده که مانع درگیری و جنگ شود و معاویه از حق پیروی نماید و مراحل سه‌گانه را برای پیروی از حق انجام داد. ولی معاویه حاضر نشد حکومت مرکزی را به رسمیت بشناسد و باعث جنگ صفین گردید. حتی حضرت بعد از آن سه مرحله باز فرستادگان متعددی پیش معاویه اعزام کرد تا بدون جنگ مشکل شام حل شود که معاویه جز جنگ را نپذیرفت.

نتیجه گیری

از آنچه بیان شد استفاده می‌شود امیرالمؤمنین (علیه السلام) چند نفر از کارگزاران عثمان را ابقا کرد. در نتیجه عزل دیگر کارگزاران به جهت عدم شایستگی آنان و نداشتن شرایط لازمی بود که حضرت برای یک کارگزار لازم می‌دانست. در هنگام ابقای کارگزار و یا اعزام کارگزار جدید حضرت دو نامه برای آنان می‌فرستاد؛ یکی حکم و وظائف کارگزار و دیگری معرفی به مردم منطقه و وظائفش را مشخص کرد که اگر از آن تخلف کند، بر کنار خواهد شد.

عزل کارگزاران عثمان به دو صورت بود یکی با اعزام کارگزار جدید که نشانه عزل کارگزار گذشته بود و دوم در مواردی نماینده‌ای همراه نامه برای کارگزار می‌فرستاد و از او می‌خواست از مردم بیعت بگیرد و بعد به مرکز خلافت بیاید و در موارد دیگر از او استفاده می‌شد. آن گونه که جریر بن عبدالله از همدان فراخوانده شد و بعد به عنوان سفیر حضرت، پیش معاویه رفت.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در باره معاویه از هر دو روش استفاده کرد. اول به او نامه نوشت که از مردم شام بیعت گرفته و همراه جمعی به مرکز خلافت بیاید ولی معاویه پاسخ نامه حضرت را با تأخیر و به روشی خاص داد. محققان به این نامه امیرالمؤمنین (علیه السلام) و دستور خاص ایشان کمتر توجه و آن را تحلیل درستی نکرده‌اند و فقط از قاطعیت در عزل معاویه سخن گفته‌اند و از مصلحت اندیشی ایشان در باره شیوه عزل سخن نگفته‌اند. در مرحله دوم که پاسخی دریافت نشد کارگزاری به شام اعزام کرد که به شام نرسیده بازگردانده شد. در مرحله سوم برای جلوگیری از جنگ بعد از پایان جنگ جمل، جریر را به عنوان نماینده خاص خود فرستاد ولی معاویه پس از مدتی که او را معطل کرد اعلام جنگ کرد. این موضوع نشان می‌دهد حضرت با این که با ابقای معاویه موافق نبوده از روشی محترمانه مانند دیگران با او استفاده کرد.



این معاویه بود که حاضر به همکاری با خلیفه رسمی مسلمین نشد و همه راه‌ها را رد و جنگ را پیشه خود ساخت. بنا بر این حضرت در عزل‌ها بسیار مدبرانه عمل می‌کرد اما ما فقط بر قاطعیت حضرت اصرار داریم و به تدبیر ایشان بی‌توجه هستیم. البته تدبیری که همراه با صداقت باشد.

منابع

قرآن كريم

نهج البلاغه، سيدرضى، ١٤١٤ق، تحقيق: صبحى صالح، قم: هجرت.

١. ابن ابى حاتم عبد الرحمن بن محمد رازى، ٣٧١ق،، الجرح والتعديل، بيروت: دار إحياء التراث العربى.
٢. ابن ابى الحديد عبد الحميد بن هبة الله، ١٤٠٤ق، شرح نهج البلاغه، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، ج ١، ٢، ٣، ٦، ١٠، ١٤ و ١٨، قم: مكتبة آية الله مرعشى.
٣. ابن اثير جزرى ابوالحسن على بن عبد الواحد، ١٣٨٥ق، الكامل فى التاريخ، ج ٣، بيروت: دار الفكر.
٤. ابن جوزى، عبد الرحمن بن على، ١٤١٢ق، المنتظم فى تاريخ الملوك والامم، تحقيق: محمد قادر عطا، ج ٥، بيروت، دار الكتب العلمية.
٥. ابن حجر عسقلانى، احمد بن على، ١٣٢٥ق، تهذيب التهذيب، هند: دائرة المعارف.
٦. ابن حجر عسقلانى، احمد بن على، ١٤٢٩ق، الإصابة فى تمييز الصحابه، تحقيق: عبدالله عبد المحسن تركى، قاهره: مركز هجر.
٧. ابن صباغ، على بن محمد، ١٣٧٩ش، الفصول المهمة فى معرفة الائمة، ج ١، قم: دار الحديث.
٨. ابن طاووس، على بن موسى، ١٣٧٥ش، كشف المحجة لثمره المهج، قم: بوستان كتاب.
٩. ابن عبد البر، يوسف بن عبدالله، ١٤١٢ق، الإستيعاب فى معرفة الأصحاب، تحقيق: على محمد بجاوى، ج ٢، ٣ و ٤، بيروت، دار الجليل.
١٠. ابن قتيبة، عبدالله بن مسلم دينورى، ١٤١٠ق، الامامة والسياسة، تحقيق: على شيرى، بيروت: دار الاضواء.
١١. ابن كثير، اسماعيل دمشقى، ١٤٠٧ق، البداية والنهاية، بيروت: دار الفكر.
١٢. ابن ميثم، ميثم بن على ميثم بحراني، ١٣٦٢ش، شرح نهج البلاغه، ج ٤، قم: دفتر نشر الكتاب.
١٣. اصفهاني، ابوالفرج، ١٤١٥ق، الأغاني، ج ١٦، بيروت: دار إحياء التراث العربى.
١٤. بلاذرى احمد بن يحيى، ١٤١٧ق، جمل من أنساب الأشراف، تحقيق: سهيل زكار، ج ٣، بيروت: دار الفكر.
١٥. بلاذرى، احمد بن يحيى، ١٣٩٤ق، أنساب الأشراف، تحقيق: محمد باقر محمودى، ج ٢، بيروت: مؤسسه اعلمى.
١٦. ثقفى، ابراهيم بن محمد، ١٤٠٧ق، الغارات، تحقيق: سيد عبد الزهراء حسيني الخطيب، بيروت: دار الاضواء.
١٧. ديلمى، حسن بن محمد، ١٤١٢ق، ارشاد القلوب الى الصواب، قم: الشريف الرضى.
١٨. دينورى، احمد بن داوود، ١٣٦٨ش، الأخبار الطوال، تحقيق: عبد المنعم عامر، قم: الشريف الرضى.
١٩. ذاكرى، على اكبر، ١٣٨٦ش، سيمى كازراران على بن ابى طالب امير المؤمنين عليه السلام، ج ١ و ٢، قم: بوستان كتاب.
٢٠. ذهبى، محمد بن احمد، ١٤١٣ق، تاريخ الاسلام، تحقيق: عمر تدمرى، ج ٣، بيروت: دار الكتاب العربى.

۲۱. سبحانی، جعفر، ۱۳۷۴ش، *فروع ولایت*، قم: مؤسسه امام صادق (علیه السلام).
۲۲. طبری، محمد بن جریر، ۱۳۸۷ق، *تاریخ الامم والملوک، (تاریخ الطبری)*، تحقیق: محمدابوالفضل ابراهیم، ج ۳ و ۴، بیروت: دارالتراث.
۲۳. طبری آملی محمد بن جریر، ۱۴۱۵ق، *المستترشد فی الإمامه*، تحقیق: احمد محمودی، قم: مؤسسه الثقافة الاسلامیه.
۲۴. طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۰۷ق، *تهذیب الاحکام*، ج ۶، طهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۵. طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۱۴ق، *الأمالی*، تحقیق: مؤسسه البعثة، قم: دار الثقافة.
۲۶. عبدالمقصود، عبدالفتاح، ۱۳۵۰ش، *امام علی بن ابی طالب (علیه السلام)*، ترجمه: سید محمد مهدی جعفری، ج ۱، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۲۷. قرشی، باقر شریف، ۱۴۲۳ق، *موسوعة الامام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام)*، ج ۱۱، قم: مؤسسه الکوثر للمعارف الاسلامیه.
۲۸. کاشانی، ملافتح الله، ۱۳۷۸ش، *تنبيه الغافلين و تذکرة العارفين*، تحقیق: سید محمد جواد ذهنی تهرانی، ج ۲، تهران: انتشارات پیام اسلام.
۲۹. کلینی محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ق، *الکافی*، ج ۷، طهران: دارالکتب الاسلامیه.
۳۰. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، ۱۴۰۳ق، *بحار الأنوار*، ج ۳۱، ۳۲ و ۴۲، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳۱. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، ۱۴۰۸ق، *شرح نهج البلاغة المقتطف من بحار الانوار*، ج ۳، طهران: وزارة الثقافة و الارشاد الاسلامی.
۳۲. مسعودی، علی بن حسین، ۱۴۰۹ق، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ج ۲، قم: انتشارات هجرت.
۳۳. مغنیه، محمد جواد، ۱۹۷۹م، *فی ظلال نهج البلاغه*، ج ۴، بیروت: دارالعلم للملایین.
۳۴. مفید محمد بن محمد، ۱۴۱۳ق، *الجمال و النصرة لسید العترة فی حرب البصرة*، تحقیق: سید علی میرشریفی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۳۵. مکارم، شیرازی ناصر، ۱۳۹۰ش، *پیام امام امیر المؤمنین (علیه السلام)*، ج ۱۱، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۳۶. منقری، نصر بن مزاحم، ۱۴۰۴ق، *وقعة صفین*، تحقیق: محمد هارون، قم: کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی نجفی.
۳۷. هاشمی خویی، میرزا حبیب الله، ۱۳۵۸ق، *منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه*، تکمله: محمد باقر کمره ای، ج ۲۰، طهران: مکتبه الاسلامیه.
۳۸. حموی، یاقوت بن عبد الله، ۱۳۹۹ق، *معجم البلدان*، ج ۲، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳۹. یعقوبی، احمد بن یعقوب بن واضح، (بی تا). *تاریخ الیعقوبی*، ج ۲، بیروت: دار صادر.

مقاله

۴۰. رستمی نجف‌آبادی محمد، ۱۳۸۷ش، «بررسی تاریخی ابقاء یا عزل معاویه از سوی امام علی (علیه السلام) با استناد به نامه‌های تاریخی رد و بدل شده»، *فصلنامه علمی-پژوهشی تاریخ*، دانشگاه آزاد واحد محلات، تابستان، سال سوم شماره ۹.